

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۱۶

مدت زمان: ۳۰,۴۸ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۳,۵۲ MB اندازه نسخه پر حجم:

۷,۰۵ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم
الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین براهین اختصاص حمد به خدای سبحان تا کنون دربارهٔ اسماء حسناى
خدای سبحان که هر کدام دلیل محمود بودن خدای سبحان هستند سخنانی به استناد این آیات مطرح
شد. هر کدام از این اسماء می‌تواند حد وسط باشد برای اثبات ضرورت حمد برای خدای سبحان. او «الله»
است یعنی ذاتی است که همه کمالات را داراست و هر ذاتی که جامع همهٔ کمالات باشد محمود مطلق
است، پس او محمود مطلق است *«الحمد لله»*(۱). او *«رب العالمین»*(۲) است، هر موجودی که
«رب العالمین»(۳) باشد محمود مطلق است پس *«الحمد لله»*(۴). او رحمان است و هر رحمانی
محمود است، پس او محمود است. او رحیم است هر رحیمی محمود است پس او محمود است. او مالک
مطلق است که این مالکیت مطلقه‌اش در قیامت ظهور می‌کند، هر مالک مطلقى محمود است، پس او
محمود است یا او مالک روز جزا است و هر کسی که روز جزا زیر پوشش قدرت اوست محمود است پس
او محمود مطلق است هر کدام از اینها می‌تواند حد وسط باشد برای اثبات حمد برای خدای سبحان پس

«الحمد لله»(۵). حصر عبادت و استعانت چه این که این اسماء حسنی می‌تواند دلیل باشد برای آینده و آن حصر عبادت نسبت به خدای سبحان است و حصر استعانت از خدای سبحان که *«ایاک نعبد و ایاک نستعین»*(۶) این اسمای حسنای گذشته، هم زمینه ضرورت حمد را تثبیت می‌کند، هم زمینه ضرورت عبادت و حصر عبادت را، زمینه ضرورت استعانت و حصر استعانت را. عمده این است که فرمود، به ما این چنین آموخت که بگوییم *«ایاک نعبد و ایاک نستعین»*(۷) التفات از غیبت به خطاب سخن، تا کنون به لسان غیبت بود الان به لسان حضور شد که *«ایاک نعبد»*(۸) سخن از غیبت به حضور آمد آن هم با تقدیم معبود بر عابد، آن هم به لسان حصر، آن هم با حفظ وحدت در ناحیه معبود، با حفظ کثرت در ناحیه عابد. که اگر این نکات جمع بشود مجموعه‌اش این است که الله معبود است و لا غیر، ما سوی الله عابداند و سمتی جز عبادت ندارند. عبادند و لا غیر. هم او معبود است و غیر او معبود نیست و غیر او هم هر که هست و هر چه هست، عابد است. تا انسان نمازگزار یا قاری قرآن دیدش چقدر وسیع باشد و این نعبد که متکلم مع الغیر است کی‌ها را در نظر بیاورد. سر التفات از غیبت به خطاب نکته اولی این است که این سخن از غیبت به حضور منتقل شده است. این تنها یک تفنن ادبی نیست که به عنوان صنعت بدیعی (التفات من الغیبة الی الخطاب) ذکر شده باشد. عبدی که فهمید خدا جمیع کمالات را داراست. رب العالمین است، رحمان مطلق است و رحیم مطلق است و مالک مطلق، لایق است که خود را در حضور خدا ببیند و او را مخاطب قرار بدهد و بگوید ایاک. کسی که این دید را ندارد لایق خطاب نیست. به او اجازه نمی‌دهند که در محضر خدا قرار بگیرد. او غایب است گر چه خدا مشهود مطلق است. پذیرش و درک این اسماء حسنای گذشته برای آن است که انسان را از غیبت به حضور بیاورد، نه صرف یک تفنن ادبی باشد که (التفات من الغیبة الی التکلم) است اگر کسی معتقد شد و فهمید خدا *«رب العالمین»* است و *«مالک يوم الدين»*(۹) است لایق است که از غیبت به حضور بیاید نه خدا از غیبت به حضور

بیاید. معمولاً در صنعت ادبی آن است که اگر از غیبت به خطاب یا حضور التفات است، می‌گویند متکلم از غیبت به خطاب التفات کرده. یعنی متکلم قبلاً خطاب نمی‌کرد و الان خطاب می‌کند. اما در این جا سخن آن است که متکلم قبلاً غایب بود و الان حاضر است. او قبلاً غیبت داشت و الان درک کرد در محضر خدا است. نه این که او قبلاً صاحب سخن بود، اول با خدا سخن نمی‌گفت بعد با خدا سخن می‌گوید. تفاوت اگر هست در متکلم است که از غیبت به حضور آمده است نه از غیبت به حضور، التفات پیدا کرده است. در صناعت ادبی و امثال آن، زمام سخن به دست متکلم است. او برای زیباگویی گاهی شخص را غایب و گاهی شخص را مخاطب قرار می‌دهد. اما در اینجا سخن آن نیست که زمام کلام به دست گوینده است، زمام کلام به دست مخاطب است. مخاطب به انسان اجازه حضور تا کنون نمی‌داد، الان اجازه حضور می‌دهد. گوینده خود را بعد از درک این معارف می‌بیند در مشهد خدای سبحان مشاهده می‌کند، می‌گوید «ایاک». پس التفات از غیبت به خطاب نکته‌اش این است و همین هم دلیل است بر تقدیم و دلیل است بر حصر و دلیل است بر اینکه از آن طرف ضمیر مفرد است و از این طرف ضمیر جمع. بیان ذلک این است اگر ثابت شد که او «رب العالمین»* است و جمیع موجودات در تحت ربوبیت خدای سبحانند پس هیچ موجودی شایسته خطاب به عنوان اینکه معبود باشد و در حضورش انسان خضوع نکند نیست، مگر الله. اسرار تقدیم ایاک این حصر ممکن بود با این جمله (ولا نعبد الا اياه) بیان بشود. گاهی انسان می‌گوید تو را عبادت می‌کنیم فقط. تو را عبادت می‌کنیم و غیر تو را نه. که لسان حصر با جمله‌های بعدی تبیین می‌شود. گاهی می‌گوید ایاک، از همان اول که سخن شروع می‌کند با حصر شروع می‌کند. تقدیم ایاک مفید حصر است. الف. موحد حقیقی قبل از هر چیز خدا را می‌بیند چون انسان او را می‌بیند و لا غیر. اگر کسی معتقد شد او مالک مطلق است و او رب العالمین است با کی خطاب کند. لذا می‌گوید «ایاک». این تقدیم مفعول که ضمیر منفصل است و مفید حصر است، برای این نکته است که اول او را می‌بیند. والا ممکن بود انسان

حصر را با جمله‌های دیگر بیان کند و بگوید (نعبدک و لا نعبد غیرک) اما از اینکه می‌گوید «ایاک» یعنی وقتی که به حال آدم فقط تو را می‌بینم. در سوره فصلت آن جا که سخن از *«اولم یکف برّک آنّه علی کل شیءٍ شهید»*(۱۰) است، ملاحظه می‌کنید که آنجا شهید به معنای مشهود است، نه شهید به معنای شاهد (انه علی کل شیء مشهود) یعنی انسان هر چه را می‌خواهد ببیند اول خدا را می‌بیند بعد غیر خدا را. که غیر خدا هم قهراً آیت او خواهد بود ولا غیر. انسانی که از حجاب بدر آمد، از غفلت بدر آمد او، را می‌بیند ولا غیر. سر افراد ضمیر در ایاک لذا می‌گوید «ایاک» اول از او سخن می‌گوید و چون او یکی است ولا شریک له، ضمیر را هم مفرد می‌آورد می‌گوید: «ایاک» نه «ایاکم» سخن از تشریف نیست. تشریف در اینجا در توحید است نه در جمع. در تشریفات ما، احیاناً ما از مفرد به جمع یاد می‌کنیم می‌گوییم شما گفتید. اما اینجا ادب در توحید است، ادب در مفرد ذکر کردن است، ادب در آن است که بگوییم تو، نه شما. چون شمایی در کار نیست. بگوییم «ایاک» نه «ایاکم». کمی در کار نیست. اگر ما سوای حق مربوطند و او رب است ولا غیر، پس می‌گوییم «ایاک» نه «ایاکم». تشریف و تعظیم اقتضای وحدت می‌کند چون هر گونه کثرتی مربوط خواهد بود و مملوک خواهد بود. گستره ضمیر جمع در نعبد آنگاه اگر دید انسان وسیع شد و فهمید خدا رب عالمین است، این ضمیر متکلم مع الغیر در نعبد منظورش این است که ما همه عوالم، نه تنها من با سایر نمازگزاران. یک انسان عادی وقتی که بخواهد بگوید *«ایاک نعبد»*(۱۱) می‌گوید من و دیگر نمازگزاران. اما اگر یک مقدار انسان با آیات قبلی مأنوس شد می‌بیند به اینکه اگر عالمین مربوط خدای سبحانند و هر مربوطی عبد است و ربّ مولاست و رابطه بین الله و جهان، رابطه عبد و مولاست، این به ضرس قاطع می‌گوید: *«ایاک نعبد»*(۱۲) یعنی من که جزئی از عالمینم با دیگر اجزای عالمین همه تو را عبادت می‌کنیم. چه اینکه تو درباره قیامت فرمودی: *«ان کل من فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبداً»*(۱۳)؛ فرمودی همه موجودات سمائی و زمینی در قیامت بندگی آنها

مشخص می‌شود. بنده‌وار می‌آیند. سؤال... جواب: این جمله خبریه است که اَلْقِیت بداع الانشاء، اکثراً عبادت می‌کنند، منتها نمی‌فهمند که دارند خدا را عبادت می‌کنند و در مسائل تکوینی تابع‌اند. اگر کسی بخواهد برخلاف نظام حرکت کند مقدور نیست. اگر هم کسی بخواهد معصیت کند، ناچار است از راه علل و اسباب عادی معصیت کند. از چشم کمک بگیرد. از گوش کمک بگیرد. از زمین کمک بگیرد. از هوا کمک بگیرد. همه و همه در تحت ربوبیت رب العالمین است. اگر هیچ موجودی نیست مگر اینکه مربوب خدا است و رابطه هر موجودی با خدای سبحان رابطه عبد و مولا است، انسان این معنی را درک کرد، آنگاه می‌گوید: * «ایاک نعبد»*(۱۴)؛ یعنی ما همه عوالم، نه تنها من و دیگر نمازگزاران، یا نه تنها من و همه اعضا و جوارح و جوانح و شؤون و ادراک و کارهای من و همه قوای من. در بعضی از ادعیه ائمه (علیهم‌السلام) می‌گویند به اینکه «سجد لک سمعی و بصری و فؤادی و سوادى و کذا و کذا»(۱۵) این در دعای عرفه امام حسین (ع) است که عرض می‌کند استخوانهای من، پوست من، گوشت من، یا بیان امام سجاد (سلام‌الله‌علیه) که گوشت من، پوست من، شهادت به وحدانیت تو می‌دهد. این یک تعبیر است. این نیمه راه است به ما آموختند. اما آنجا که سخن از * «إن کل من فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبدا»*(۱۶) است، انسان می‌گوید من چه در این جمع مستهلکم و به خودم اجازه نمی‌دهم به تنهایی بگویم ایاک اعبد. من که در این جمع مستهلکم که دیگر خصوصیت من هم القاء شده است، همه بنده تویییم. دیگر به غیر تمسک نمی‌کند. به غیر پناهنده نمی‌شود. و این انسان مادامی می‌تواند بگوید * «ایاک نعبد»*(۱۷) که حواسش پیش چیز دیگری نباشد و از خدای سبحان غیر از خدا چیز دیگری نخواهد. دیگر نگوید من تو را می‌پرستم برای اینکه جهنم نبری یا بهشت بدهی، که جهنم و بهشت را کنار بگذارد. اگر جهنم است او هم بنده خدا است و اگر بهشت است آن هم بنده خدا است. دیگر نمی‌گوید من تو را می‌پرستم که مرا بهشت ببری. مثل اینکه بهشت در کنار افتاده است، جزء عابدین نیست. یا تو را می‌پرستم

که مرا از جهنم نجات بدهی، گویا جهنم جزء بندگان حق نیست. اگر انسان به آن دید رسید، دنیا و آخرت را، بهشت و جهنم را، همه و همه را مربوب می‌بیند و رابطهٔ بهشت و جهنم را با خدا هم رابطهٔ عبد و مولا می‌داند. می‌گوید: من که در این جمع کثیر مستهلک هستم، همه و همه تو را عبادت می‌کنیم و لا غیر.

* «ایاک نعبد»*(۱۸). سؤال... جواب: چون همه عبادت می‌کنند. کسی نیست خدا را عبادت نکند در مسائل تکوین. در مسائل تشریع است که احياناً کسی به دنبال هوس حرکت می‌کند یا به دنبال بت راه می‌افتد. و الا در جهان تکوین، خضوعی که دارد در بحثهای تکوینی گذشت که احدی مالک حیات خود، ممات خود، نفع خود، ضرر خود نیست. * «لایملکون لأنفسهم ضرراً و لا نفعاً و لا یملکون موتاً و لا حیوةً و لا نشوراً»*(۱۹). سؤال... جواب: (نخضع لدیک) این معنا که در سورهٔ مریم فرمود که در روز قیامت ظهور می‌کند، این معنا را یک انسان موحد در دنیا مشاهده می‌کند. در سورهٔ مریم این چنین فرمود: اصلاً همین که من مطیع تو هستم و تو را مالک کل می‌بینم، تشریع است. آیهٔ ۹۳ سورهٔ مریم این است که، فرمود: * «ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبداً»*(۲۰) همه بنده وار می‌آیند. این ظهور عبودیت موجودات است در قیامت. نه اینکه امروز بنده نیستند و فردا بنده‌اند، فردا بنده‌وار می‌آیند. معلوم می‌شود امروز هم بنده‌اند. سؤال... جواب: اگر جبر بود که خدا به ما نسبت نمی‌داد، می‌گوییم: * «ایاک نعبد»*(۲۱) و اگر چنانچه جبر بود که می‌گفتیم به اینکه او دارد عالم را اداره می‌کند و بس. سؤال... جواب: بحث در تکوین است انسانی که معتقد است به اینکه کل نظام خاضع است در پیشگاه حق، همین تشریع است. همین توحید است. توحید آن است که، وظیفه تشریعی یک موحد آن است که بداند کل این نظام را خدا اداره می‌کند و لا غیر و از اینکه عبادت به خود ما نسبت داده شد معلوم می‌شود که دیگر سخن از جبر نیست می‌گوییم * «ایاک نعبد»*(۲۲) این یک فعل اختیاری است به ما نسبت داده شده است. استقلال انسان در بندگی همان تفویض باطل منتها برای اینکه روشن بشود ما در عبادت هم صاحب

سمت و اختیار نیستیم به ما تفویض نشده است که ما در عبادت مستقل باشیم، جمله ُ مبارکه ُ* «و ایاک نستعین»*(۲۳)؛ یعنی حتی فی العبادہ ہم به تو استعانت می‌کنیم، در کنارش آمده است که مبادا کسی خیال کند گر چه من هیچ استقلال ندارم ولی در عبادت مستقل هستم. در بنده بودن مستقل هستم. می‌فرماید در بنده بودن هم مستقل نیستی. تو اگر بخواهی بنده باشی باید در بندگی هم از ما کمک بگیری. آن که از ما کمک نگرفت نمی‌داند بنده ماست. تو که می‌دانی بنده مایی این هم لطف ماست. این طور نیست که انسان بگوید گر چه من در کارهای دیگر سمتی ندارم ولی در این که بنده‌ام مستقل هستم، این می‌شود تفویض. همانطوری که جبر باطل است تفویض هم محکوم است که انسان بگوید من در عبادت مستقل هستم یعنی بالاستقلال خدا را عبادت می‌کنم. در این کار هم از جایی مدد نمی‌گیرم. این چنین نیست بلکه در این کار هم از خدای سبحان استمداد می‌کند* «ایاک نعبد و ایاک نستعین»*(۲۴)؛ تنها تو را می‌پرستیم و در این پرستش همگانی هم تنها از تو استمداد می‌کنیم و لا غیر. اگر دیگری مددی به ما می‌فرستد، مجرای فیض تو است. در آنجا هم که خودت فرمودی: «و استعینوا بالصبر و الصلوۃ»*(۲۵) صبر و صلاه جزء برنامه‌هایی است که تو به ما آموختی. این یک سر پلی است که ما را به مقصد می‌رساند و گر نه صبر و صلاه هم در عون نسبت به ما، اعانت نسبت به ما، استقلال ندارد. اگر این چنین است که* «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»*(۲۶) خیلی‌ها باید بمیرند و در قیامت ببینند که همه بنده‌وار می‌آیند، یک انسان موحد قبل از اینکه بمیرد می‌بیند. این همان «موتوا قبل ان تموتوا»*(۲۷) است یک انسان موحد قبل از اینکه بمیرد می‌بیند که* «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»*(۲۸) هم اکنون می‌بیند. چون اگر هم اکنون دید همه بنده‌اند، دیگر به غیر خدا تکیه نمی‌کند. چون بنده چیزی را مالک نیست و این عبودیت هم عبودیت مطلقه است نظیر ربوبیت مطلقه ُ خدای سبحان است یعنی اگر ثابت شد او رب العالمین است بالقول المطلق از این طرف چیزی

برای انسان نمی‌ماند الا عبودیت مطلقه. تفاوت رابطه عبد و مولای عرفی با عبد و خدا این عبودیت مطلقه فقط تنها رابطه بین خدا و غیر خدا است و الا بین عبد و مولای عادی اگر یک عبودیتی هست و یک مالکیتی، گذشته از اینکه یک مالکیت اعتباری است و نه تکوینی، محدود هم است یعنی عبد بسیاری از اوصاف، بسیاری از خصایص، بسیاری از خاطرات دارد که مولا از او خبر ندارد فضلاً از اینکه مالک او باشد. بعضی از کارهای او را که کارهای اختیاری اوست، مولا مالک است. اما بسیاری از شؤون وجودی عبد را مولا مالک نیست. بنابراین بنده‌ای که زر خرید مولا است، عبد طلق مولا نیست. زیرا مولا خاطرات او را مالک نیست، حیات او را مالک نیست، ممات او را مالک نیست، اوصاف او را مالک نیست، شؤون نفسانی او را مالک نیست، فقط افعال اختیاری او را مالک است که کجا برود، کجا نرود. چه کار بکند، چه کار نکند. اما انسان که عبد خدای سبحان است نظیر عبد مالک دنیایی نیست که از بعضی جهات عبد باشد و از بعضی جهات عبد نباشد. که در کارهای اختیاری انسان بنده خدا باشد و در کارهای دیگر بنده خدا نباشد. این است که دین در همه شؤون راه دارد. آنکه به این پایگاه رسیده است می‌گوید: *«إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»* (۲۹)، *«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»* (۳۰) یعنی عبد محض است. نظیر عبد مولای عادی نیست که بعضی از کارهای او مال مولا باشد و بعضی از شؤون نفسانی او مال مولا نباشد. اما اگر چنانچه انسان به این پایگاه رسید می‌یابد که حیات و ممات من ملک اوست، مربوب اوست. چیزی را انسان مالک نیست. اگر چیزی را مالک نیست بالقول المطلق می‌گوید: نعبد، یعنی من با همه شؤون وجودیم، دیگر موجودات با همه شؤون وجودیشان، به تعبیر جامع عالمین با همه شؤون وجودیشان، نعبد. تو را عبادت می‌کنیم. این می‌شود *«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»* (۳۱)، *«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»* (۳۲) که دیگر انسان چیزی را در بین راه نگذارد، نگوید تو را عبادت می‌کنیم برای اینکه به فلان مقام برسیم. چون فلان مقام هم موجودی است ممکن و مربوب

و در تحت پوشش ربوبیت او. اگر همه و همه در پیشگاه خدا خاضع‌اند، نباید انسان در این خضوع همگانی یک عده را استثنا بکند. این *نعبد بالقول المطلق ناظر به آن است که هر موجودی با همه شؤونش خاضع خداست*. دیگر در مسأله عبادت، در مسأله اطاعت، در مسأله خضوع خالص، همه و همه زیر پوشش معنای جامع عبادت خواهد بود. این عالیت‌ترین خضوع را می‌گویند عبادت. آنگاه معلوم می‌شود که چرا انسان از غیبت به تکلم التفات کرده است، یعنی به جایی رسید که خود را لایق می‌بینید که خطاب کند و اول هم مخاطب را می‌بیند. *سر التفات من الغیبه الی الخطاب روشن می‌شود که انسان از غیبت به حضور آمده است. قهراً سر تقدیم ایاک روشن می‌شود. سر حصر هم روشن می‌شود. سر توحید ضمیر در ایاک که ایاکم گفته نشد هم روشن می‌شود. سر اینکه نعبد می‌گوییم و اعبد نمی‌گوییم روشن می‌شود. سر اینکه نستعین را در کنار نعبد ذکر می‌کنیم این هم روشن می‌شود. سر تکرار ایاک سر تکرار ایاک هم روشن می‌شود که چرا نگفتیم (ایاک نعبد و نستعین) بلکه هر دو جمله را مصدر کردیم به ایاک، آن هم روشن می‌شود. چون اگر گفته بشود (ایاک نعبد و نستعین) یعنی این مجموع بما انه مجموع منحصر به هر دو است اما جمیع را ثابت نمی‌کند که عبادت هم منحصر ا مال توست. استعانت هم منحصر از توست. اگر گفتیم (ایاک نعبد و نستعین) یعنی این مجموع منحصر در اختیار توست اما جمیع را ثابت نمی‌کند. وقتی جمیع ثابت می‌شود که ایاک تکرار بشود، بگوییم * «ایاک نعبد وایاک نستعین»* (۳۳) با یک ایاک دو تا حصر استفاده نمی‌شود اگر جمله تکرار شد دو جمله بود دو فعل بود «ایاک» ای که مقدم است حصر مجموع را افاده می‌کند، نه حصر جمیع را. برای اینکه حصر جمیع را بفهماند به ما فرمودند بگویید * «ایاک نعبد وایاک نستعین»* (۳۴) یعنی در اعانت هم تنها معین تویی در عبادت هم تنها معبود تویی و از اینکه گفته نشد (ایاک نعبد و اعنا) ما را کمک بکن نظیر (ایاک نعبد و اهدنا الصراط المستقیم) که بعد می‌آید، برای آن است که روشن بشود که ما در این عبادت هم از او مدد می‌گیریم. اگر گفته بشود (ایاک نعبد و اعنا و*

اهدنا الى الصراط المستقيم) این معنایش این است که ما در عبادت مستقل هستیم. در کارهای دیگر از تو مدد می‌گیریم اما وقتی که *«ایاک نعبد»*(۳۵) گفته شد و کنارش هم *«ایاک نستعین»*(۳۶) آمد معلوم می‌شود که ما در این عبادت هم از تو مدد می‌گیریم که اگر توفیق الهی شامل حال ما نشود توان عبادت هم نداریم لذا در دعای صحیفه سجادیه مسأله حمد و مانند آن آمده است که: خدایا ما هر عبادتی کردیم باز بدهکاریم زیرا تو توفیق دادی که تو را عبادت کردیم و اگر این توفیق نبود که تو را عبادت نمی‌کردیم پس اگر تو را حمد کردیم تو را شکر کردیم یک دین دیگری آمد. باید حمد بکنیم که تو را حمد کردیم. لذا هیچ راهی برای ادای حق تو نداریم. خداوند طلبکاری است که هرگز حقش ادا نمی‌شود نعم ما قال سيدنا الاستاد (رضوان الله عليه) بعد از اینکه این نکات را در المیزان ذکر کردند، فرمودند: که یک نکات فراوان دیگری هم است که در کتب دیگر احیاناً هست. آنگاه این تعبیر را دارد که (والله سبحانه غريمٌ لا يقضى دينه)(۳۷) خدای سبحان آن طلبکاری است که حقش ادا نمی‌شود. هر چه ما این نکات را بگوییم باز می‌بینیم بدهکاریم چون بالاخره یک چیزی برای خود انسان در این وسط می‌ماند و این با توحید سازگار نیست. اگر انسان چیزی برای خود دید ولو در یک مرحله این دیگر با توحید سازگار نیست این با آن بحث معروف کلام که آیا جزاء به تفضل است یا استحقاق، خیلی فاصله دارد. دیگر جا برای این نمی‌ماند که انسان توهم کند که ما استحقاق بهشت داریم که جزا به استحقاق است. آنگاه معلوم می‌شود که همه اینها به فضل الهی است ולא غیر (والله سبحانه غريمٌ لا يقضى دينه) که اگر کسی حمدی کرد و عبادتی نمود باید یک حمد دیگر و عبادت دیگر بکند که این توفیق را پیدا کرده است. این نعمتی است که خدای سبحان به او داد چون *«بل الله يَمُنّ عليكم أن هداكم للإيمان»*(۳۸) این است که انسان بهترین راهش این است که چیزی طلب نکند و طلبکار نباشد و بداند که طلبکار نیست. این نعمت هستی را که خدا به او داد این معرفتی که خدای سبحان به او داد قابل حمد و قابل تقدیر نیست یعنی از انسان

مقدور نیست که بگوید حمد لذا کسی که به این پایگاه رسیده است و آن رسول خدا (علیه آلف التحیه و الثناء) است می‌گوید «لا احصى ثناء عليك» (۳۹) آن قدرت را نداریم که بر تو ثنای تو را احصا کنیم «انت کما اثنت علی نفسک» (۴۰)؛ تو فقط باید خودت را ثنا کنی و الا آن قدرت در اختیار ما باشد که تو را حمد بکنیم آنچنان نیست «لا احصى ثناء عليك، أنت کما اثنت علی نفسک» (۴۱)؛ این یک سلسله از بحثها درباره آیه ۰ کریمه ۰ * «ایاک نعبد و ایاک نستعین» * (۴۲) است کسی که می‌داند جهان به طرف خدای سبحان می‌رود این دارد عبادت می‌کند. کسی که نبیند جهان به طرف خدای سبحان می‌رود، این استکبار است که استکبار با عبادت سازگار نیست. * «الذین يستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین» * (۴۳). سؤال ... جواب: بله هستند اما دیدن این که اینها تکویناً عبدند، این توحید است. اگر کسی عبد باشد مع ذلک نداند عبد است از عبادت استکبار کند این عبد تکوینی است و عبد تشریعی نیست. حقیقتش در قیامت ظهور می‌کند که بنده‌وار می‌آید استکبارش هم در آن روز دامن‌گیر اوست. کسی که بداند جهان در تحت قدرت خداست این عبادت است کسی که نداند و بپندارد که جهان خود ساخته است یا در اختیار دیگران است این استکبار است * «الذین يستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین» * (۴۴) عبادت نه با استکبار سازگار است نه با شرک. سؤال ... جواب: بله دیگر تشریع معنایش این است که انسان معتقد باشد، چون تشریع و شریعت یک ایمان است و یک عمل صالح. ایمان به اینکه خدای سبحان آفرید و * «رب العالمین» * است، * «الرحمن الرحیم» * (۴۵) است، * «مالک یوم الدین» * (۴۶) است، این ایمان. عمل را هم طبق دستور انجام دهد این را می‌گویند تشریع. سؤال ... جواب: چرا دیگر، تشریع نعبد این است که انسان ببیند همه خاضع هستند این است معنای آن. سؤال ... جواب: ایمان و عمل صالح. عبادت یک بعدش ایمان است که اعتقاد داشته باشد خدا * «رب العالمین» * است، * «الرحمن الرحیم» * (۴۷) است، * «مالک یوم الدین» * (۴۸) است و بر اساس این ایمان عمل صالح داشته

باشد، چون عبد چیزی از خود مالک نیست که بگویند من قانونم را خودم تنظیم می‌کنم. اگر یک عبد محض شد، می‌گوید حیات من وممات من، *«لله رب العالمین»* است. دیگر نمی‌تواند دیگر نمی‌گوید در این کارها من تابع خدایم، در آن کارها به نظر خود یا شرق و غرب عمل می‌کنم. اگر کسی دید کل جهان را خدا آفرید و کل جهان خاضع است یعنی او باید اداره کند و لاغیر همین می‌شود توحید کامل. این می‌شود عبادت تشریعی. سؤال... جواب: ابلیس یكون عبدا من عباده سبحانه مقهور و مسخر لدیه حیث قال سبحانه و تعالی: *«انا جعلنا الشیاطین اولیاء»* (۴۹) حیث قال سبحانه: *«انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تَوَزَّهمُ اَزاً»* (۵۰) حیث قال سبحانه و تعالی: *«فأخرج منها فأنک رجیم و إنّ علیک لعنتی الی یوم الدین»* (۵۱) فهو مربوب فهو عبد، دلیل داخل الا انه لا يفهم انه عبد مربوب داخل کما ان المستکبر لا يفهم و الا ان الله سبحانه تعالی قال: فأخرج منها فان علیک لعنتی الی یوم الدین فخرج وصار رجیماً الی یوم الدین فهو عبد مربوب لا یملک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاةً و لا نشوراً الا انه لا يفهم انه عبد مربوب و من لا يفهم فهو ابلیس ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین. استکبار با عبادت سازگار نیست. کسی که نداند بنده است این استکبار است. کسی که بداند او و دیگر موجودات عبد محض هستند و این عبودیت محضه است در قیامت ظهور می‌کند، این توحید است. «و الحمد لله رب العالمین» پاورقی‌ها: (۱) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۲. (۲) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۲. (۳) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۲. (۴) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۲. (۵) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۲. (۶) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۷) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۸) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۹) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۴. (۱۰) سوره فصلت، آیه ۵۳. (۱۱) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۱۲) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۱۳) سوره مریم، آیه ۹۳. (۱۴) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۱۵) مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۴۷. (۱۶) سوره مریم، آیه ۹۳. (۱۷) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۵. (۱۸) سوره

فاتحة الكتاب، آيه ٥. (١٩) سورة فرقان، آيه ٣. (٢٠) سورة مريم، آيه ٩٣. (٢١) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٢٢) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٢٣) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٢٤) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٢٥) سورة بقره، آيه ٤٥. (٢٦) سورة مريم، آيه ٩٣. (٢٧) بحار، ج ٦٩، ص ٥٧. (٢٨) سورة مريم، آيه ٩٣. (٢٩) سورة انعام، آيه ٧٩. (٣٠) سورة انعام، آيه ١٦٢. (٣١) سورة زمر، آيه ٣. (٣٢) سورة زمر، آيه ٢. (٣٣) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٣٤) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٣٥) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٣٦) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٣٧) الميزان، ج ١، ص ٢٧. (٣٨) سورة حجرات، آيه ١٧. (٣٩) بحار، ج ٩٤، ص ٢٢٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٦٣. (٤٠) بحار، ج ٩٤، ص ٢٢٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٦٣. (٤١) بحار، ج ٩٤، ص ٢٢٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٦٣. (٤٢) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥. (٤٣) سورة غافر، آيه ٦٠. (٤٤) سورة غافر، آيه ٦٠. (٤٥) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٣. (٤٦) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٤. (٤٧) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٣. (٤٨) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٤. (٤٩) سورة اعراف، آيه ٢٧. (٥٠) سورة مريم، آيه ٨٣. (٥١) سورة ص، آيات ٧٧ - ٧٨.

عكس

